



۱

:

:

- این مقاله کوشیده است تا شواهدی تجربی بر ردّ تز پایان تاریخ فوکویاما و تز برخورد تمدن‌های هانتینگتون ارایه کند.
- راه زیادی در پیش است تا کشورها به سطح یکسانی از توسعه اقتصادی، رفاه اجتماعی، آزادی‌های مدنی و نظام‌های ارزشی نایل شوند. در نتیجه، ظاهراً جهان تا پایان تاریخ، فاصلهٔ بسیاری در پیش دارد.
- به نظر می‌آید در تحقیقات بین‌المللی تطبیقی، هنوز کشور، واحد تحلیل بهتری برای تبیین نگرش‌های فردی است. شواهد تجربی، همگنی درونی «تمدن‌ها» را زیر سؤال می‌برند.

بیش از دو قرن است که دانشمندان علوم اجتماعی با مسأله مرغ و تخم مرغ دست و پنجه نرم می‌کنند؛ یعنی این مسأله که کدام یک از نظام‌های اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی، تعیین کننده دو تای دیگر است.<sup>۲</sup> از منظر نظریه اکوسیستم اجتماعی، ترتیبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

---

<sup>۱</sup> منبع مقاله حاضر به شرح زیر است:

Juan Díez-Nicolás, "Two Contradictory Hypotheses on Globalization: Societal Convergence or Civilization Differentiation and Clash," in: Ronald Inglehart (ed.), **Human Values and Social Change, Findings from the Values Surveys**, Boston: Brill, 2003; p.235-263.<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> Marx 1904; Weber 1946; Pareto 1921; Lasswell 1977.

واکنش‌هایی ابزاری‌اند که جمعیت‌های انسانی با درجه خاصی از پیشرفت فنی، برای سازگاری با محیط (طبیعی و اجتماعی) از خود بروز می‌دهند.<sup>۳</sup> از این چشم انداز نظری، اکوسیستم‌های اجتماعی در طول زمان بر مبنای چهار مؤلفه اکوسیستم توسعه یافته‌اند: جمعیت، محیط، سازمان اجتماعی و نظام‌های ارزشی (فرهنگ غیر مادی)، و تکنولوژی (فرهنگ مادی).<sup>۴</sup> تاریخ بشر، فرایندی مستمر از گسترش را طی کرده است؛ گسترش از اجتماعات کوچک مستقل و خودکفا تا اجتماعات بزرگ به هم وابسته. در این فرایند، فرایندهایی هم‌شکل<sup>۵</sup> معمولاً ساختارهای اجتماعی و سازمانی مشابهی را ایجاد می‌کنند؛ این ساختارها مبادله و ارتباط میان نظام‌های اجتماعی را سرعت می‌بخشند؛ نظام‌هایی که بر وابستگی متقابل آنها پیوسته افزوده می‌شود. واضح است که هم‌شکلی نسبت به نظام اقتصادی، زودتر شکل می‌گیرد (زیرا عموماً مبادله و تعامل میان جوامع زودتر برقرار می‌گردد و نیز به دلیل وابستگی متقابل اقتصادی)؛ این امر توضیح می‌دهد که چرا نظام‌های اقتصادی در مناطق گسترده جهان، در عین تفاوت سیاسی و فرهنگی بسیار بین آنها، در طول تاریخ نسبتاً همگن بوده‌اند.

فوکویاما<sup>۶</sup> به درستی، روندی کلی را مشاهده کرده است که در آن، جوامع مدل نظام اقتصادی منفرد و مدل نظام سیاسی منفردی را اختیار می‌کنند. پس از سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و به همراه آن سقوط امپراتوری شوروی، نظام‌های اقتصادی و سیاسی بدیل این (نظام‌های منفرد) مضمحل شدند. امروزه، به نظر می‌رسد اقتصاد بازار آزاد (سرمایه‌داری) و نظام دموکراتیک پارلمانی (بر مبنای وجود احزاب سیاسی رقیب) تنها مدل‌های سیاسی و اقتصادی قابل تحققند؛ به گونه‌ای که تقریباً هر جامعه‌ای مدعی است که یا به آنها دست یافته است و یا در فرایند نیل به آنها قرار دارد. البته دقیقاً همان گونه که سایر اُتوپیاها در این فرض شکست خورده‌اند که هیچ چیز پس از آنها نخواهد آمد، فوکویاما نیز در استنتاج از واقعیت مذکور در بالا به خطا رفته و اظهار داشته که دموکراسی لیبرال سرمایه‌داری «پایان تاریخ» است.<sup>۷</sup> افلاطون،

<sup>۳</sup> Hawley 1986; Duncan 1964.

<sup>۴</sup> Hawley 1986; Díez-Nicolás 1982, 1995, 1999.

<sup>۵</sup> isomorphic.

<sup>۶</sup> Fokoyama 1991.

<sup>۷</sup> ideal polis.

کامپانلا<sup>۸</sup>، ی مور<sup>۹</sup> و «جامعه بی طبقه» مارکس و لنین نمونه‌های اندکی از این پدیده‌اند. حتی با اینکه نمی‌توان گفت چه زمانی، چگونه، چرا و چه چیزی جایگزین دموکراسی پارلمانی و اقتصاد بازار آزاد خواهد شد، امکان دارد صور جدیدی از ترتیبات اقتصادی و سیاسی گسترش یابند، چنانکه سه مؤلفه دیگر اکوسیستم [نیز] در طول زمان تغییر می‌یابند. حتی امروز انتقاد از عملکرد اقتصاد بازار آزاد و دموکراسی پارلمانی<sup>۱۰</sup> شیوع روز افزونی یافته است. اما فوکویاما نقش فرهنگ، اعتقاد و نظام‌های ارزشی را به حساب نیاورده است، اموری که همان گونه که وبر به درستی بیان کرده، نظام‌های اقتصادی و سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. امروزه اغلب جوامع ادعا می‌کنند به دموکراسی پارلمانی و اقتصاد بازار آزاد رسیده‌اند یا در فرایند رسیدن به آنند (حتی اخیراً ناتو رسماً پذیرفته است که روسیه دارای اقتصاد بازار آزاد است؛ گویی چنین شناسایی‌ای از مقوله حکم سیاسی است و به رفتار اقتصادی ارتباط ندارد). البته این ادعاها و به رسمیت‌شناسی‌ها الزاماً بدان معنا نیست که این جوامع واقعاً به این وضعیت دست یافته‌اند. کاملاً برعکس، شواهد نشان می‌دهند برخی دموکراسی‌ها سیری قهقراپی را می‌پیمایند و برخی دیگر، به معنای واقعی کلمه دموکراسی نیستند، هر چند از لحاظ سیاسی این گونه تلقی می‌شوند. بین برخی اقتصادهای بازار آزاد تفاوت‌های بزرگی یافت می‌شود و انواع فراوانی از خط مشی‌ها به تصویب می‌رسند تا بازار آزاد از میان برود و در عوض، بر ماهیت حمایت‌گرایانه و انحصاری یا الیگارشیک این بازارها سرپوش گذاشته شود. در چنین بستری، نباید از شواهد دال بر نابرابری روز افزون میان کشورها و درون آنها غفلت نمود.

اولین فرضیه‌هایی که در این تحقیق به ارزیابی آنها خواهیم پرداخت این است که در جهان امروز رابطه آشکاری بین نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وجود دارد؛ بدین معنا که سطوح بالای توسعه اقتصادی مستقیماً با نظام‌های سیاسی دموکراتیک در ارتباط‌اند و اینکه هر دوی آنها به

<sup>۸</sup> (Tommaso Campanella (1568-1639)؛ فیلسوف ایتالیایی؛ *Civitas Solis* نام اصلی کتاب وی است که در طی دوره ۲۷ ساله زندان و به سبک کتاب جمهور افلاطون نگاشته است. بسیاری از اصول فلسفی وی مشابه دیدگاه‌های دکارت و کانت است. م.

<sup>۹</sup> (Sir Thomas More (1478-1535)؛ دولتمرد و نویسنده و بعداً کشیش انگلیسی؛ وی بیشتر به علت پافشاری بر موضع دینی‌اش در برابر هنری هشتم شهرت یافت و جان خود را نیز بر سر این کار گذاشت. مضمون کلی کتاب وی (۱۵۱۶) در نقد اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان انگلستان است. م.

<sup>۱۰</sup> Shearmur 1996; Giddens 2000; Beck 1999; Hutton & Giddens 2000.

صورت مستقیم با نظام ارزشی خاصی ارتباط دارند که می‌توان از آن به «پسامدرن» تعبیر کرد. البته در ارتباط با همین فرضیه، فرضیه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه حتی اگر بپذیریم که نظام‌های اجتماعی در روندی عام، اقتصاد بازار آزاد و دموکراسی پارلمانی را پذیرا می‌شوند، همچنان تفاوت‌های عظیمی میان کشورهای جهان از نظر سطح توسعه اقتصادی و سیاسی به چشم می‌خورند. همچنین در زمینه نظام‌های ارزشی، تفاوت‌های عمده‌ای مشاهده می‌شوند؛ هر چند در نتیجه افزایش مبادلات و ارتباطات میان کشورهای جهان که با توسعه فناوری‌های حمل و نقل و ارتباطات تسهیل شده است، روندی رو به رشد در جهت هم‌شکلی در این عرصه قابل مشاهده است. کاهش هزینه و زمان مسافرت موجب کاهش فاصله اجتماعی و تسهیل و حتی تشویق جابجایی‌های انبوه جمعیت شده است؛ درست همان گونه که روان‌سازی روز افزون ارتباطات میان افراد، تماس‌های انسانی، مبادله آرا و در نتیجه همگن‌سازی نظام‌های ارزشی و فرهنگی در سطح جهانی را به ارمغان آورده است. در حوزه نظام‌های ارزشی و فرهنگی همچنان تفاوت‌های بسیار عمده‌ای برقرار است و در برخی موارد جنبش‌های اجتماعی نوین در تلاشند تا نه فقط با «جهانی شدن» نهادهای اقتصادی، بلکه با «جهانی شدن» نظام‌های ارزشی نیز مقابله کنند.

در مقابل فرضیات فوکویاما در مورد همگرایی نظام‌های اقتصادی و سیاسی به علت جهانی شدن، هانتینگتون<sup>۱۱</sup> فرضیه‌ای در جهت مخالف و در مورد وجود هفت تمدن یا نظام فرهنگی (کنفوسیوسی-چینی، ژاپنی، هندویی، اسلامی، غربی، آمریکای لاتین و آفریقایی) عظیم ارائه داده است. اینکه او به عدد هفت رسیده است و چرا چهارده، پنج و یا سی تمدن را ذکر نکرده است مشخص نیست. این امر بستگی دارد به اینکه برای تقسیم‌بندی واقعیت چه بعدی انتخاب شود. از این رو اگر کسی موجودات زنده را به دو دسته پستاندار و غیر پستاندار تقسیم‌بندی کند نهنگ و انسان را در یک دسته قرار می‌دهد؛ ولی با صرف نظر از پستاندار بودن به نظر می‌رسد مشخصه دیگری برای توجیه هم‌دسته کردن نهنگ و انسان در بین نیست. چنین به نظر می‌رسد که مبنای دسته‌بندی هانتینگتون شامل معیارهای دینی، زبان‌شناختی، تاریخی و جغرافیایی باشد و استدلال او تا حدی سردرگم کننده است، به گونه‌ای که برخی نویسندگان چنین نتیجه می‌گیرند که او به نُه تمدن (تمدن ارتدوکس و بودایی به علاوه هفت تمدن

<sup>۱۱</sup> Huntington 1996.

پیش گفته) اشاره دارد.<sup>۱۲</sup> تر هانتینگتون دو فرض اساسی دارد: اول اینکه تمدن‌های مذکور در خصوص یک یا چند بعد از ابعاد مورد استفاده در تقسیم‌بندی آنها (دین، زبان و...) از همگنی درونی نسبی برخوردارند، و اینکه هر کدام آشکارا از دیگری متمایزند. دوم اینکه از آنجا که تمدن‌ها متفاوتند، وقوع کشمکش یا «برخورد» بین آنها حتمی خواهد بود. گویا هانتینگتون از این واقعیت چشم پوشیده است که کشورهایی که بخشی از یک تمدن (اروپای غربی) قلمداد شده‌اند، قرن‌ها با یکدیگر جنگیده‌اند و آخرین این جنگ‌ها همین هفتاد سال قبل رخ داد. گزاره‌های اصلی هانتینگتون از چشم‌انداز جامعه‌شناختی<sup>۱۳</sup>، بلکه همچنین از منظر ایدئولوژیک-راهبردی-نظامی<sup>۱۴</sup> مورد بحث و نقادی گسترده واقع شده‌اند. این واقعیت که هانتینگتون، دین و سایر ابعاد فرهنگی را مبنای تقسیم‌بندی تمدن‌ها در نظر گرفته است این امکان را فراهم می‌کند تا با بررسی داده‌های ارزشمند راجع به ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی که «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»<sup>۱۵</sup> در اختیارمان قرار داده است، مفروضات او را در باب همگنی درونی و تمایز بیرونی [تمدن‌ها] مورد مذاقه قرار دهیم.<sup>۱۶</sup>

طبق نظر انگلهارت<sup>۱۷</sup> در تغییر ارزش‌ها روندی کلی وجود دارد که به نظر می‌رسد حداقل دارای دو جنبه است: [تغییر] از ارزش‌های ناظر به کمیابی<sup>۱۸</sup> یا بقا به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، و از ارزش‌های سنتی به ارزش‌های عقلانی-سکولار. انگلهارت و همکاران این فرضیه را به صورت گسترده‌ای مورد آزمون و تحقیق قرار داده‌اند. به نظر می‌رسد این تغییر در ارزش‌ها، هر چند با درجات متفاوت، جهانی است و نشان‌دهنده شیئی است که در آن، جوامع در طول یک پیوستار

<sup>۱۲</sup> Norris & Inglehart 2002.

<sup>۱۳</sup> Höfert & Salvatore 2000; Haller 2002; Norris & Inglehart 2002.

<sup>۱۴</sup> del Valle 2000.

<sup>۱۵</sup> WVS.

<sup>۱۶</sup> «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی WVS» (WVS) که در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرند مجموعه داده‌هایی‌اند که انجمن «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی WVS» آنها را موقتاً برای موج ۱۹۹۵ (WVS1995\_V2\_1.sav) و موج ۲۰۰۰ (WVS2000\_V3.sav) مورد تأیید رسمی قرار داده‌اند؛ نسخه موقت پیمایش ارزش‌ها در اروپا (EVS) برای موج ۱۹۹۹ (EVS99#03.sav) نیز به همین منوال است (Halman 2001).

<sup>۱۷</sup> Inglehart 1977, 1990, and 1997.

<sup>۱۸</sup> scarcity values.

قرار می‌گیرند: در یک طرف، جوامعی قرار دارند که هنوز به کرانه کمیابی-بقا بسیار نزدیکند، در حالی که بقیه بسیار به کرانه ابراز وجود-امنیت نزدیک‌اند؛ در شیب دیگر، در یک طرف، برخی جوامع را همچنان می‌توان جزو جوامع سنتی دانست، و در طرف دیگر، بقیه جوامع قرار دارند که، با اقتباس از وبر، می‌توانیم آنها را در دسته عقلانی-قانونی جای دهیم. به علاوه، به نظر می‌رسد جایگاه هر جامعه در این دو محور، با میزان حرکت نهادهای سیاسی آن به سوی دموکراسی پارلمانی و نیز با میزان دستیابی آن به سطح خاصی از توسعه اقتصادی مرتبط است. انگلهارت رابطه قوی و مستقیم بین نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را مبسوط بیان کرده است.<sup>۱۹</sup>

اما با وجود اینکه یافته‌ها به روشنی، تجمعی از جوامع را بر محور آن ابعاد نشان می‌دهند، در میان گروه‌هایی که ممکن است به وجود آیند میزان زیادی از تنوع را نیز به نمایش می‌گذارند. بار دیگر تأکید می‌کنیم که نباید فراموش کرد که حقیقت فی نفسه تقسیم‌بندی شده نیست، بلکه محققانند که آن را بر اساس مجموعه‌ای از مقولات تقسیم‌بندی می‌کنند؛ مقولاتی که دلخواه تعریف می‌شوند، هر چند این تعاریف بر ادله‌ای برگرفته از نظریه استوار باشند. پذیرش وجود گروه‌های خاصی از جوامع که در مجموعه‌ای خاص از ارزش‌ها مشترکند الزاماً بدین معنا نیست که این گروه‌ها باید با یکدیگر «برخورد» داشته باشند. هالر<sup>۲۰</sup> به درستی توضیح داده است که چگونه ممکن است جوامع بر مبنای سطوح یکسان یا متفاوت توسعه اجتماعی-اقتصادی و/یا نظام‌های فرهنگی مشابه یا متفاوت، روابط مثبت و دوستانه یا منفی و متخاصمانه داشته باشند. فرضیه‌ای که در اینجا مورد بررسی قرار خواهد گرفت این است که به رغم اینکه ظاهراً تغییر ارزش‌ها در راستای خطوط تعریف شده انگلهارت از روندی عمومی برخوردار است، با توجه به دامنه تغییری که در راستای خطوط فوق‌الذکر رخ داده است، تفاوت‌های زیادی میان کشورها و بخش‌های مختلف جهان به چشم می‌خورند. به علاوه، با تکیه بر اصطلاحات هانتینگتون، چنین استدلال خواهد شد که تنوع درون تمدن‌ها بیش از تفاوت و تنوع تمدن‌ها است؛ این نکته را چند دهه قبل، استین راکن<sup>۲۱</sup> به هنگام اشاره به تفاوت‌های درون‌کشوری و بین‌کشوری اثبات کرد.

<sup>۱۹</sup> Inglehart 1999, 2001.

<sup>۲۰</sup> Haller 2001.

<sup>۲۱</sup> Merrit & Stein Rokkan 1966.

همچنین استدلال خواهد شد که تفاوت‌ها بین نظام‌های ارزشی افراد یک جامعه و تفاوت میان جوامع، بیش از گروه‌بندی‌های به اصطلاح، منطقه‌ای یا تمدنی، از تفاوت‌های اجتماعی-اقتصادی نشأت می‌گیرند.

از آنجا که بخش بزرگی از کتاب هانتینگتون به «برخورد» آینده بین جهان مسیحی غربی و تمدن اسلامی اختصاص یافته است، شاید ذکر این نکته بی‌مناسبت نباشد که رویدادهای سال‌های اخیر نشان داده‌اند که برخی جوامع اسلامی، هم پیمانان «خوبی» برای ائتلاف غرب بوده‌اند (بوسنی، کوزوو، آذربایجان، چین، کویت، عربستان سعودی، مراکش و از همه مهم‌تر ترکیه)، در حالی که سایرین، «شور» تلقی شده‌اند (افغانستان، عراق، ایران، فلسطین، سومالی، یمن، سوریه و پاکستان). فرضیه جایگزین این است که شکاف درون جوامع و میان آنها بیشتر بر تفاوت‌های اجتماعی-اقتصادی بنا شده است تا بر تفاوت‌های «فرهنگی»؛ به نظر می‌رسد این مطلب تفاوت‌های بزرگ و مهم ارزشی را که بین برخی گروه‌بندی‌های معمول جوامع به چشم می‌خورند توضیح می‌دهد.

فرضیه آخر برای رد ادعای هانتینگتون در مورد برخورد تمدن‌ها این است که هنگامی که افراد از «تمدن‌های» سنتی‌تر و کمتر توسعه یافته به سمت جوامعی حرکت می‌کنند که پسا مدرن و توسعه یافته‌ترند، مایلند از نظام ارزشی شایع در فرهنگ اصلی خود جدا شوند و ارزش‌های جامعه مقصد<sup>۲۲</sup> را بپذیرند؛ زیرا از نظر افراد، نظام‌های ارزشی، ابزارهایی برای انطباق بهتر با محیط طبیعی و اجتماعی‌اند.<sup>۲۳</sup>

انگلهارت در چندین اثر اخیر خود، فرضیه‌های ناظر به ارتباط میان نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را مورد تحقیق قرار داده است.<sup>۲۴</sup> ما این آزمون را در اینجا تکرار می‌کنیم و برای این منظور از شاخص‌های زیر بهره خواهیم گرفت: تولید ناخالص ملی (GNP) برای سنجش سطح اقتصادی، شاخص توسعه انسانی (HDI)<sup>۲۵</sup> برای سنجش توسعه انسانی، رتبه‌بندی سازمان «

<sup>۲۲</sup> جامعه‌ای که مقصد و مقصود مهاجرت کنندگان است. م.

<sup>۲۳</sup> Hawley 1986; Díez-Nicolás 1982.

<sup>۲۴</sup> Inglehart 1997; Norris & Inglehart 2002.

<sup>۲۵</sup> Human Development Index.

«<sup>۲۶</sup> در خصوص آزادی‌های مدنی برای سنجش توسعه دموکراتیک، و [سنجش] تفاوت [جوامع] از نظر گزاره‌هایی که پسا مادی‌گرایان<sup>۲۷</sup> و مادی‌گرایان ابراز می‌دارند، با استفاده از مقیاس چهار گویه‌ای<sup>۲۸</sup> رایجی که انگلهارت<sup>۲۹</sup> برای ۸۱ جامعه تهیه کرده است. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، تمامی ضرایب همبستگی بسیار قوی و از نظر آماری در سطح ۰/۰۱ معنادار بودند: همبستگی بین سرانه تولید ناخالص ملی و پسا مادی‌گرایی ۰/۶۶، بین شاخص توسعه انسانی و پسا مادی‌گرایی ۰/۵۶، و بین رتبه‌بندی سازمان<sup>۳۰</sup> و پسا مادی‌گرایی ۰/۴۶؛ و نمرات سازمان<sup>۳۱</sup> به گونه‌ای تبدیل شدند که مقادیر عددی بالاتر نشان دهنده میزان بالاتر آزادی‌های مدنی باشند. همچنین همبستگی‌های سرانه تولید ناخالص ملی و شاخص توسعه انسانی (۰/۸۲)، سرانه تولید ناخالص ملی و نمرات سازمان<sup>۳۲</sup> (۰/۶۹) و شاخص توسعه انسانی و نمرات سازمان<sup>۳۳</sup> (۰/۷۰) نیز بسیار بالا و از لحاظ

<sup>۲۶</sup> Freedom House ratings؛ خانه آزادی سازمانی است در ایالات متحد آمریکا برای رتبه‌بندی آزادی در کشورها.م.

<sup>۲۷</sup> post-materialists.

<sup>۲۸</sup> four items scale.

<sup>۲۹</sup> این داده‌ها برای یکایک ۸۱ کشوری جمع‌آوری شده‌اند که یا در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی WVS» (WVS) در موج ۱۹۹۵ و/یا موج ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار گرفته‌اند یا در موج ۱۹۹۹ از پیمایش ارزش‌ها در اروپا (EVS). برای هر کشور، جدیدترین داده‌ها انتخاب شده است به گونه‌ای که داده‌های ۱۷ کشور به موج ۱۹۹۵ از پیمایش‌های ارزش‌های جهانی تعلق دارند (مشمول بر ۲۵۱۴۷ پاسخگو)، داده‌های ۳۱ کشور به موج ۱۹۹۹ از پیمایش ارزش‌ها در اروپا (مشمول بر ۳۷۷۰۴ پاسخگو) و داده‌های ۳۳ کشور به موج ۲۰۰۰ از پیمایش‌های ارزش‌های جهانی (مشمول بر ۵۰۳۹۸ پاسخگو) مربوطند. از میان رتبه‌بندی‌های خانه آزادی، با وجود دسترسی به داده‌های تازه‌تر، رتبه‌بندی مربوط به سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۸ را انتخاب کردیم تا با دوره زمانی ۱۹۹۵-۲۰۰۰ در موج‌های پیمایش‌های مذکور همخوانی داشته باشند. بنا به ادله مشابه، داده‌های هر کشور در مورد سرانه تولید ناخالص ملی و شاخص توسعه انسانی از PNUD، گزارش توسعه انسانی (Human Development Report, 2001)، و از داده‌های مربوط به سال ۱۹۹۹ گرفته شد، هر چند ویرایش جدیدتری مربوط به سال ۲۰۰۲ نیز موجود بود. سنجش پسا مادی‌گرایی بر مبنای مقیاسی چهارگویه‌ای است که عموماً از آن استفاده می‌کنند (حفظ نظم در جامعه، شرکت در تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی، مبارزه با افزایش قیمت‌ها و دفاع از آزادی بیان). گویه‌های اول و سوم، ارزش‌های مادی‌گرایانه و گویه‌های دوم و چهارم ارزش‌های پسا مادی‌گرایانه را اندازه می‌گیرند.



آماری معنادارند. واضح است که کشورهایی با سطح اقتصادی بالاتر، رفاه بیشتر و صور دموکراتیک‌تر حکومت، سطح بالاتری از ارزش‌های مدرن (ابراز وجود) را از خود بروز می‌دهند. این یافته، نکته جدیدی نیست و بار دیگر بر مقیاس مورد استفاده انگلهدارت برای سنجش تغییرات ارزشی مهر تأیید می‌زند؛ امری که فی حد نفسه، مساعدت فراوانی در تبیین تغییرات اجتماعی و فرهنگی نموده است. دلیل بررسی این یافته‌ها در اینجا این است که چه بسا به بدفهمی ایدئولوژیکی منجر می‌شوند مبنی بر اینکه جهان، در حال تحول به سوی نظام‌های اقتصادی و سیاسی (و سرانجام فرهنگی) مشابهی است، نظیر آنچه ظاهراً فوکویاما مدعی شده است و مشابه پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه کان و وینر مبنی بر «تحقق توسعه اقتصادی برای همه کشورها در سال ۲۰۰۰».<sup>۳۰</sup>

درست بر عکس، همان گونه که پس از اولین بحران نفت در سال ۱۹۷۳ پیش‌بینی می‌شد، تفاوت جوامع در سرانه تولید ناخالص ملی در حال افزایش است نه کاهش.<sup>۳۱</sup> به همین ترتیب، در سال ۱۹۶۳ سرانه تولید ناخالص ملی در ثروتمندترین منطقه جهان (آمریکای شمالی) چهل برابر فقیرترین منطقه بود (طبق تعریف استاندارد سازمان ملل از مناطق جهان)، و خط مشی‌های<sup>۳۲</sup> اقتصادی و اجتماعی در دهه‌های پس از آن موجب میزان معینی کاهش در نابرابری‌های بین منطقه‌ای گردید (در سال ۱۹۷۳ سرانه تولید ناخالص ملی در ثروتمندترین منطقه ۳۹ برابر فقیرترین منطقه بود). اما پس از بحران نفتی سال ۱۹۷۳ نابرابری اقتصادی بین کشورها پیوسته افزایش یافته است، به گونه‌ای که این نسبت تا سال ۱۹۸۳، ۵۱ برابر، تا سال ۱۹۹۱، ۹۱ برابر و تا سال ۲۰۰۱، ۱۰۸ برابر شده است. گزارش توسعه انسانی در سال ۲۰۰۲، مقایسه چشم‌گیرتری را بین فقیرترین و ثروتمندترین کشورها انجام می‌دهد. گزارش توسعه انسانی برای سال ۲۰۰۲ مقایسه‌هایی به مراتب جالب‌تر بین کشورهای غنی‌تر و فقیرتر را در اختیار می‌نهد. مجموعه گزارش‌ها در مورد شاخص توسعه انسانی کشورها از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۹ نیز نشان دهنده افزایش تفاوت بین کشورها است نه کاهش آن. از رتبه‌بندی خانه آزادی الگویی استنباط می‌شود که از

<sup>۳۰</sup> Kahn & Wiener 1967.

<sup>۳۱</sup> Council on Environmental Quality and Department of State 1980; Díez-Nicolás 1980; United Nations 1987.

<sup>۳۲</sup> policies.

وضوح کمتری برخوردار است؛ در این مورد تأثیر دو علت محتمل است: یکی این واقعیت که ظاهر «رسمی» دموکراسی پارلمانی را بسیاری کشورها پذیرفته‌اند و این ظاهر، گاهی اوقات برخی رژیم‌های غیر دموکراتیک را در زیر خود پنهان می‌دارد؛ و دیگر این واقعیت که در شاخص آن کشورها بین بالاترین و پایین‌ترین مقادیر تفاوت بسیار کمتری وجود دارد. در خصوص تغییر ارزش‌ها، چنانکه انگلهارت نشان داده است به نظر می‌رسد در بیشتر کشورها روند غالب، از آن تغییر به سوی ارزش‌های پسا مادی‌تر است؛ هرچند داده‌های سال ۲۰۰۰ در بعضی مناطق جهان، بالاخص در آمریکای لاتین عکس این را نشان می‌دهند.

برای آزمون فرضیه هانتینگتون، کشورهای مشمول «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» بر حسب هفت تمدنی که او تعریف کرده است دسته‌بندی می‌شوند؛ همچنین برخی تقسیم‌بندی‌های فرعی وی و تقسیم‌بندی‌های دیگری که نوریس و انگلهارت<sup>۳۳</sup> از آنها بهره برده‌اند مورد توجه بوده‌اند. باید در نظر داشت که برخی «برخوردهای تمدنی» مستلزم توجه به تقسیم‌بندی‌هایی است افزون بر آنچه هانتینگتون بیان کرده است: تقسیم‌بندی قدیم بین امپراتوری‌های شرقی و غربی که از فروپاشی امپراتوری روم نشأت گرفت و جدایی کلیسای کاتولیک رومی از ارتدوکس، آن را تشدید کرد؛ تقسیم‌بندی بین اروپای کاتولیک و پروتستان، و نیز تمایز آشکار کشورهای آنگلو ساکسون از سایر کشورهای غربی؛ با لحاظ همه این نکات، ۸۱ کشوری را که داده‌های «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» در مورد آنها موجود است در دوازده منطقه جهانی گروه‌بندی کرده‌ایم.<sup>۳۴</sup>

<sup>۳۳</sup> Norris & Inglehart 2002.

<sup>۳۴</sup> این دوازده منطقه و کشورهایی که در آنها قرار دارند بدین قرارند: آنگلو ساکسون (۵): بریتانیا، ایالات متحد آمریکا، کانادا، استرالیا و زلاندنو؛ اروپای غربی کاتولیک (۱۱): فرانسه، ایتالیا، هلند، بلژیک، اسپانیا، ایرلند، سوئیس، پرتغال، اتریش، لوکزامبورگ و مالت؛ اروپای غربی پروتستان (۷): آلمان غربی، دانمارک، ایرلند شمالی، نروژ، سوئد، ایسلند و فنلاند؛ اروپای شرقی مسیحی (۱۰): مجارستان، لهستان، جمهوری چک، آلمان شرقی، اسلونی، لیتوانی، لتونی، استونی، کراوسی و اسلواکی؛ اروپای ارتدوکس (۱۴): بلاروس، بلغارستان، رومانی، یونان، اوکراین، روسیه، مولداوی، گرجستان، ارمنستان، صربستان، مونته‌نگرو، مقدونیه، بوسنی و هرزگووین و جمهوری صربسکا [بخشی از فدراسیون بوسنی و هرزگووین]؛ آمریکای لاتین (۱۰): مکزیک، آرژانتین، پورتوریکو، برزیل، شیلی، پرو، ونزوئلا، اوروگوئه، جمهوری دومینکن و کلمبیا؛ اسلام (۱۱): پاکستان، ترکیه،

برای ارزیابی استدلال هانتینگتون راجع به همگنی درونی تمدن‌ها و تمایز آنها نسبت به یکدیگر، سه شاخص<sup>۳۵</sup> عینی فوق‌الذکر (تولید ناخالص ملی، شاخص توسعه انسانی، رتبه‌بندی سازمان «» در مورد ۸۱ کشور که در ۱۲ منطقه جهانی گروه‌بندی شده‌اند اعمال شد. در اینجا می‌بینیم که تفاوت بین این مناطق در هر یک از این شاخص‌ها (اگر نسبت بین بالاترین و پایین‌ترین رقم هر شاخص در بین این مناطق را اندازه بگیریم)، غالباً کمتر از تفاوت این نسبت‌ها در درون هر منطقه است. تفاوت‌های بین منطقه‌ای بدین قرارند: سرانه تولید ناخالص ملی منطقه اروپای غربی پروتستان، ۸/۸ برابر کشورهای منطقه صحرای جنوب آفریقا، شاخص توسعه انسانی ۱/۸ برابر بیشتر و در رتبه‌بندی سازمان «» ۲ برابر بیشتر. اما نسبت تفاوت بین بالاترین و پایین‌ترین میزان تولید ناخالص ملی در کشورهای منطقه جنوب صحرای آفریقا و منطقه چینی-کنفوسیوسی، یا نسبت تفاوت رتبه‌بندی سازمان «» در کشورهای مناطق اروپای شرقی ارتدوکس، اسلامی، چینی-کنفوسیوسی و جنوب صحرای آفریقا بزرگتر است. از این گذشته، وقتی بدون در نظر گرفتن مناطق، نسبت بین بالاترین و پایین‌ترین مقادیر این سه شاخص را محاسبه می‌کنیم، می‌بینیم سرانه تولید ناخالص ملی لوکزامبورگ ۸۵ برابر تانزانیا است؛ یا در رتبه‌بندی سازمان «» «، نمرات بسیاری از کشورهای غربی ۴۰ برابر چین است. این یافته‌ها به خودی خود صرفاً نمی‌گویند که تفاوت‌ها بین کشورها و مناطق، با توجه به درجه توسعه اقتصادی و سیاسی آنها همچنان بسیار زیاد است، بلکه نشان می‌دهند ممکن است تفاوت‌های درون منطقه‌ای، بزرگ‌تر از تفاوت‌های بین منطقه‌ای باشند.

صرف نظر از این شاخص‌های کلان اقتصادی و سیاسی، تزهانتینگتون در سطح خرد یا فردی نیز مورد آزمون قرار گرفته است. بدین معنا که برای سنجش نگرش‌های<sup>۳۶</sup> دینی و سیاسی، برخی سؤالات از پیمایش‌های ارزش‌ها و نیز سؤالاتی دیگر انتخاب شدند؛ همچنین سؤالات دیگری برای سنجش رفاه فردی، سرمایه اجتماعی و رویکرد به نقش زنان گزینش شدند. انتخاب این

آذربایجان، بنگلادش، اندونزی، آلبانی، مصر، مراکش، ایران، اردن و الجزایر؛ چینی-کنفوسیوسی (۴): کره جنوبی، چین، تایوان و ویتنام؛ ژاپن (۱)؛ هند (۱)؛ صحرای جنوب آفریقا (۵)؛ آفریقای جنوبی، نیجریه، زیمبابوه، تانزانیا و اوگاندا؛ سایر کشورها (۲): فیلیپین و اسرائیل.

<sup>۳۵</sup> indicator.

<sup>۳۶</sup> attitudes.

سؤالات صرف نظر از ملاحظات نگرشی<sup>۳۷</sup>، بیشتر ناظر به زمینه‌های عملی و امکان مقایسه بود. در واقع، بخشی از این مقاله، به مقایسه نگرش مهاجران به اسپانیا از کشورهای مختلف جهان با نگرش افراد مقیم در همان کشورها، و نگرش اسپانیایی‌ها به عنوان جامعه مقصد خواهد پرداخت. داده‌های مربوط به کشورهای مبدأ و کشور مقصد از پیمایش‌های سال‌های ۱۹۹۵-۲۰۰۰، و داده‌های مربوط به مهاجران از پیمایشی راجع به مهاجران به اسپانیا در سال ۲۰۰۱ گردآوری شده‌اند. در این تحقیق، از برخی سؤالات مرتبط، در پرسشنامه‌های «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» استفاده شده است. بنابراین، تحلیل مقایسه‌ای ارزش‌های مهاجران با ارزش‌های افراد مقیم در کشورهای مبدأ و نیز با ارزش‌های اسپانیایی‌ها، در برگیرنده متغیرهای زیر است:

- رفاه فردی: خوشبختی و رضایت از زندگی؛
- سرمایه اجتماعی: آزادی در انتخاب و کنترل بر زندگی خویش، و اعتماد بین فردی؛
- حمایت از دموکراسی: نظر افراد درباره میزان خوب یا بد بودن «داشتن حکومتی مبتنی بر رهبری قوی، تصمیمات صاحبان تخصص، ارتش یا نظام دموکراتیک»؛
- دینداری: اهمیت خدا در زندگی فرد و احساس آرامش با دین؛
- نقش زنان: نظر افراد در مورد اینکه «زنان برای رضایتمندی لازم است صاحب فرزند شوند»؛
- ارزش‌های پسا مادی گرایانه یا پسا مدرن: تفاوت در صد کسانی که بر حسب مقیاس ارزشی چهار گویه‌ای انگلهارت، در دسته افراد پسا مادی گرا یا مادی گرا قرار گرفته‌اند. تحلیل ذیل بر مبنای بیش از ۱۱۳۰۰۰ مصاحبه در ۸۱ کشور مختلف شکل گرفته است که در بر گیرنده بیش از ۸۰٪ جمعیت جهان در پنج قاره و تمام تمدن‌ها یا فرهنگ‌های مهم است و همان گونه که قبلاً اشاره شد، سطوح بسیار متفاوتی از توسعه اقتصادی و سیاسی را نشان می‌دهد. تفاوت‌هایی که میان مناطق مشاهده شد، همان تفاوت‌های مورد انتظار بودند و نشان می‌دادند که آنگلوکسون‌ها، ساکنان اروپای غربی (اعم از کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها) و ساکنان آمریکای لاتین از زندگی خود راضی‌ترند و بیش از سایرین احساس خوشبختی می‌کنند. مقادیر مربوط به شاخص‌های سرمایه اجتماعی، در مورد آنگلوکسون‌ها و پروتستان‌های اروپای غربی و تا حدی

<sup>۳۷</sup> Norris & Inglehart 2002.

اهالی آمریکای لاتین و چینی-کنفوسیوسی‌ها و ژاپنی‌ها بیشتر از شهروندان سایر مناطق است (هر چند آمریکای لاتین دارای سطح بسیار پایینی از اعتماد اجتماعی است). در جوامع اسلامی، صحرای جنوب آفریقا و آمریکای لاتین دینداری نمود بیشتری دارد، و در جوامع اسلامی و ارتدوکس اروپایی و همچنین در هند، غلبه با رویکردهای سنتی‌تر نسبت به نقش زنان است. در تمام مناطق جهان، تقریباً به اتفاق، دموکراسی بهترین شکل حکومت تلقی می‌شود؛ اما می‌توان گفت در کشورهای آمریکای لاتین و چینی-کنفوسیوسی، حکومت بر مبنای رهبر قوی که مجبور به نزاع با پارلمان نباشد، یا بر پایه حاکمیت نیروهای نظامی، مورد پذیرش است. دست آخر اینکه ارزش‌های پسا مادی گرایانه فقط در کشورهای آنگلو ساکسون غلبه دارند، در حالی که ارزش‌های مادی گرایانه در سایر مناطق جهان به ویژه جوامع ارتدوکس اروپایی، اسلامی و چینی-کنفوسیوسی و نیز هندی حاکمند. برای ساده فهم کردن تحلیل، از هر بعد تنها یک شاخص انتخاب شده است. رضایت از زندگی و احساس خوشبختی، همبستگی بالایی با هم دارند (۰/۴۷)، ولی ما از اولی استفاده کردیم، چون مقیاس مربوط به آن از دامنه تغییر<sup>۳۸</sup> بیشتری برخوردار است. اعتماد بین شخصی را بر آزادی انتخاب و کنترل بر زندگی ترجیح دادیم زیرا رایج‌ترین شاخص اعتماد اجتماعی است که در این زمینه از آن استفاده شده است<sup>۳۹</sup> و نیز به دلیل اینکه آزادی انتخاب، بیشتر با رضایت از زندگی و احساس خوشبختی همبسته است (به ترتیب، ۰/۴۲ و ۰/۲۵) تا با اعتماد (۰/۰۵)؛ این امر نشان می‌دهد که احتمالاً آزادی انتخاب نسبت به اعتماد بین شخصی، شاخص بهتری برای رفاه اجتماعی است. همبستگی بین اهمیت خدا در زندگی و احساس آرامش از دین بسیار بالاست (۰/۷۲) ولی ما اولی را برگزیدیم زیرا در سنجش آن از طیفی ده نمره‌ای استفاده شده است، در حالی که احساس آرامش متغیری دوگانه<sup>۴۰</sup> است. چهار شاخص مربوط به صور حکومت همبستگی زیادی با یکدیگر دارند اما شاخصی که هواداری از دموکراسی را اندازه‌گیری می‌کند کنار گذاشته شد، دقیقاً بدین دلیل که اتفاق نظر زیادی در حمایت از این نوع حکومت در همه کشورهای به چشم می‌خورد. به جای آن، به سه دلیل، گویۀ طرفداری از حکومتی بر مبنای رهبری قوی ترجیح داده شد: چون دامنه تغییر بیشتری

<sup>۳۸</sup> variation.

<sup>۳۹</sup> Putnam, Leonardi & Nanetti 1993. (این منبع در فهرست منابع مقاله موجود نبود. م.)

<sup>۴۰</sup> dichotomous variable.

دارد، با ترجیح حاکمیت نظامیان (۰/۳۶) و تصمیم‌گیری‌های متخصصان (۰/۳۱) همبستگی بالایی دارد و شاخصی است که همبستگی بالاتر (و منفی) با هواداری از دموکراسی دارد (۰/۲۱).

- تنها شاخص مربوط به نگرش به نقش اجتماعی زنان در زمان حاضر، نیاز زنان به داشتن فرزند بود که از آن استفاده کردیم. برای اطمینان مجدد از انتخاب این شاخص‌ها، ارتباط هر یک از آنها را با شاخصی که طبق فرض، تغییر ارزش‌ها را اندازه می‌گیرد (مقیاس چهارگویه‌ای انگلهارت در مورد پسا مادی‌گرایی<sup>۴۱</sup>) مورد آزمون قرار دادیم. این شاخص (تفاوت بین در صد پاسخگویانی که ارزش‌های پسا مادی‌گرایانه را و در صد کسانی که ارزش‌های مادی‌گرایانه را بروز داده‌اند، با صرف نظر از دسته‌بندی اصلی ارزش‌های مختلط) از همبستگی بالا و معناداری آماری (در سطح ۰/۰۰۰) با رضایت از زندگی (۰/۱۴)، اعتماد بین شخصی (۰/۰۷)، اهمیت خدا در زندگی (۰/۰۸) نیاز زن به داشتن فرزند (۰/۱۹) و طرفداری از رهبری قوی (۰/۱۰) برخوردار است. همچنین می‌توان گفت رابطه آن با حمایت از دموکراسی همانند حمایت از رهبری قوی است (البته با علامت مثبت). تمام رابطه‌ها در جهت مورد انتظار قرار داشتند.

به نظر می‌رسد بار دیگر مقایسه‌های منطقه‌ای در مورد پنج شاخص نگرشی، تفاوت‌های بسیار زیاد درون منطقه‌ای را بپوشاند؛ این امر، حتی از تفاوت‌های بین منطقه‌ای نیز بیشتر است، چنانکه شاید بتوان آن را در برخی نمونه‌های گزارش شده در جدول ۲ مشاهده نمود. از این رو، نسبت بین بالاترین و پایین‌ترین مناطق از نظر مقادیری که در چهار شاخص نگرشی منتخب کسب کرده‌اند، با نسبت بین بالاترین و پایین‌ترین کشورهای درون هر منطقه بر حسب آن شاخص‌ها، مورد مقایسه قرار گرفتند. از آنجا که هائینگتون بر دین به عنوان یکی از مهم‌ترین پایه‌های مواجهه «غرب» و اسلام تأکید کرده است، شاید جالب باشد توجه کنیم که گرچه میانگین اهمیت خدا در زندگی در کشورهای اسلامی (بر روی مقیاس ۰ تا ۱۰)، ۹ است، جوامع آمریکای لاتین و صحرای جنوب آفریقا نیز همین میزان اهمیت را برای خدا در زندگی‌شان قایلند (هر چند به نظر نمی‌رسد کسی به آنها برچسب «بنیادگرا» بزند). از این گذشته، میانگین موافقت با این گویه [اهمیت خدا در زندگی] در ایالات متحد ۸/۵، مالت ۹/۲، لهستان ۸/۴، رومانی ۸/۶، فیلیپین ۹/۶ و در کشورهای صحرای جنوب آفریقا و بیشتر کشورهای آمریکای لاتین بیش از ۹/۰ است، هر چند این موضوع نگران‌کننده به نظر نمی‌رسد.

<sup>۴۱</sup> Inglehart 1977,1990,1997; Díez-Nicolás 2000.

مردمان جنوب آفریقا	هندی	ژاپنی	چینی کنفوسیوسی	اسلامی	آمریکای لاتین	ارتدوکس اروپایی	مسیحی اروپایی شرقی	پروتستان اروپایی غربی	کانفوک آروپایی غربی	آنگورساکسون	حجم نمونه [N]
۱۹۱۷	۲۰۰۴	۱۳۶۲	۳۶۵۵	۳۱۹۳	۱۶۰۲۷	۱۷۴۳۰	۸۱۳۷	۷۲۰۸	۱۴۶۶۸	۷۳۸۰	
<b>رفاه فردی:</b>											
۵.۵۵	۵.۴۴	۶.۴۸	۶.۴۴	۵.۸۰	۷.۷۱	۵.۰۰	۶.۳۱	۷.۸۹	۷.۵۶	۷.۶۴	
رضایت زندگی [میانگین بر مبنای ۱۰۰]											
۴۴	۲۵	۲۸	۲۴	۲۰	۳۳	۹	۱۲	۳۵	۳۲	۳۶	
% «بسیار احساس خوشبختی می‌کنم»:											
<b>سرمایه اجتماعی:</b>											
۱۴	۳۹	۴۰	۳۸	۲۹	۱۴	۲۲	۲۲	۵۱	۳۰	۳۸	
% «بیشتر مردم قابل اعتمادند»:											
۶.۶۰	۵.۶۵	۶.۰۰	۷.۲۹	۵.۹۲	۷.۶۶	۵.۹۴	۶.۵۱	۷.۴۰	۶.۸۷	۳۸	
آزادی انتخاب و کنترل بر زندگی [میانگین بر مبنای ۱۰۰]											
<b>دیداری:</b>											
۹.۳۸	۷.۶۰	۵.۰۲	۵.۴۴	۹.۴۵	۹.۱۲	۶.۶۳	۵.۴۹	۵.۳۴	۶.۳۱	۷.۶۵	
اهمیت خدا در زندگی [میانگین بر مبنای ۱۰۰]											
۹۲	۷۹	۲۴	۳۲	۹۱	۶۰	۵۸	۴۷	۴۷	۵۶	۶.۴۳	
% احساس آرامش از دین											
<b>نقش زنان:</b>											
۶۶	۸۲	۴۴	۶۳	۷۸	۴۱	۷۶	۵۸	۳۱	۴۰	۵۴	
نیاز زن به داشتن فرزند											
<b>نگرش‌های سیاسی:</b>											
۲۸	۴۳	۲۴	۴۳	۲۷	۴۴	۴۱	۲۳	۱۶	۲۴	۲۳	
% «رهبری قوی خوب یا بسیار خوب است»:											
۵۰	۴۶	۴۷	۵۲	۴۷	۵۹	۵۳	۶۴	۳۹	۴۲	۴۱	
% «حکومت متخصصان خوب یا بسیار خوب است»:											
۲۱	۱۴	۲	۳۶	۲۷	۲۵	۱۴	۵	۳	۴	۶	
% «حاکمیت ارتش خوب یا بسیار خوب است»:											
۸۷	۶۸	۸۰	۸۰	۸۲	۸۳	۷۴	۷۹	۹۱	۸۷	۸۱	
% «نظام دموکراتیک خوب یا بسیار خوب است»:											
<b>پسامادی‌گرایی:</b>											
۷	۲	۹	۶	۷	۱۴	۵	۸	۱۴	۱۹	۲۴	
% پسا مادی‌گرایان											
۲۸.۸	۳۶.۷	۷.۱	۳۲.۸	۳۲.۶	۵.۸	۴۰.۲	۲۴.۷	۴.۵	۲.۳	۱۷.۱	
تفاوت در صد پسا مادی‌گرایان و مادی‌گرایان											

جدول ۱: شاخص‌های نگرشی مناطق فرهنگی ۱۹۹۵-۲۰۰۰

تذکر: برای توضیح بیشتر در مورد منبع داده‌های بررسی و توزیع ۸۱ کشور در مناطق جهان به زیرنویس ۳۴ (ص. ۳۱۶) و زیرنویس ۴۷ (ص. ۳۲۳) مراجعه کنید.

این داده‌ها برای چون و چرا کردن در مفروضات هانتینگتون در مورد همگنی درونی «تمدن‌ها» یا «مناطق فرهنگی» و تفاوت بیرونی آنها شواهد بیشتری در اختیار ما می‌نهند. به عنوان مثال، اهمیت خدا در زندگی

در گروه آنگلو ساکسون از ۸/۵ در ایالات متحد تا ۴/۹ در انگلستان متغیر است، در حالی که شهروندان کشورهای اسلامی، صحرای جنوب آفریقا و آمریکای لاتین در زندگی خود برای خدا، به یک سان اهمیت قایلند. در اینجا لازم به نظر می‌آید بررسی کنیم که آیا مفهوم تمدن یا منطقه جهانی، پیش‌بین خوبی برای ارزش‌هاست یا نه، و اینکه ارزش تبیینی آن در مقایسه با سایر متغیرهای تبیینی بالقوه چیست. بدین جهت مدلی رگرسیونی (OLS) ساخته شد به گونه‌ای که نتایج آن با نتایج کار نوریس و انگلهارت<sup>۴۲</sup> به راحتی قابل مقایسه باشند؛ آنان در آنجا پس از مقایسه غرب و اسلام نتیجه گرفتند که این دو منطقه، بیشتر در موضوعات راجع به برابری جنسیتی<sup>۴۳</sup> و آزادسازی رفتار جنسی<sup>۴۴</sup> تفاوت دارند نه در موضوعات مربوط به دموکراسی.

نسبت بالاترین و پایین‌ترین ارزش‌ها در:				
اختلاف در صد پس‌مادی‌گرایان و مادی‌گرایان	اهمیت خدا در زندگی	آزادی انتخاب و کنترل زندگی	رضایت از زندگی	بین منطقه‌ای (نسبت بالاترین به پایین‌ترین):
۲،۰	۱،۹	۱،۴	۱،۶	بین منطقه‌ای (نسبت بالاترین به پایین‌ترین):
<b>درون منطقه‌ای (بین کشورها، نسبت بالاترین به پایین‌ترین):</b>				
۱،۱	۱،۷	۱،۱	۱،۱	کشورهای آنگلو ساکسون
۱،۷	۲،۱	۱،۲	۱،۲	کشورهای کاتولیک اروپای غربی
۱،۴	۱،۸	۱،۱	۱،۱	کشورهای پروتستان اروپای غربی
۲،۰	۲،۷	۱،۲	۱،۴	کشورهای مسیحی اروپای شرقی
۱،۹	۱،۷	۱،۴	۱،۷	کشورهای ارتدوکس اروپایی
۱،۴	۱،۴	۱،۲	۱،۳	کشورهای آمریکای لاتین
۲،۲	۱،۴	۱،۶	۱،۵	کشورهای اسلامی
۱،۵	۱،۱	۱،۱	۱،۱	کشورهای چینی-کنفوسیوسی
۱،۲	۱،۱	۱،۲	۱،۸	کشورهای صحرای جنوب آفریقا

جدول ۲: نسبت بالاترین رقم (در برخی شاخص‌های نگرشی) به پایین‌ترین رقم، به صورت

بین منطقه‌ای و درون منطقه‌ای در فاصله ۱۹۹۵-۲۰۰۰

تذکر: ژاپن و هند به عنوان دو منطقه فرهنگی در اینجا ذکر نشده‌اند، زیرا تفاوت درون منطقه‌ای

<sup>۴۲</sup> Norris & Inglehart 2002.

<sup>۴۳</sup> gender equality.

<sup>۴۴</sup> sexual liberalization.



ندارند؛ دسته «سایر» (شامل فیلیپین و اسرائیل - فلسطین اشغالی-) نیز کنار گذاشته شده‌اند زیرا منطقه نیستند.

پنج شاخص سابق را به عنوان متغیرهای وابسته در نظر گرفتیم و همان متغیرهای تبیینی را در پنج مدل رگرسیون گنجانیدیم. همانند نوریس و انگلهارت برخی متغیرهای کلان (زمینه‌ای)<sup>۴۵</sup>، جامعه‌ای<sup>۴۶</sup> را ضروری تشخیص دادیم، و سه متغیری را که در بخش اول این مقاله مورد بحث قرار دادیم (سرانه تولید ناخالص ملی، شاخص توسعه انسانی و رتبه‌بندی سازمان

«) برای اندازه‌گیری سطح توسعه اقتصادی، رفاه اجتماعی و دموکراسی مورد استفاده قرار دادیم. قبلاً در مورد همبستگی بالا بین این سه شاخص و نیز هر کدام از آنها با میانگین سنجه پسا مادی گرایی (مقیاس چهار گویه‌ای) برای هر کشور و منطقه، شرح و بسط کافی ارائه کردیم. باید متذکر شد به رغم اینکه نوریس و انگلهارت رابطه زیاد سرانه تولید ناخالص ملی با تغییرات ارزشی را مکرراً خاطر نشان کرده‌اند، آن را به عنوان یکی از متغیرهای کنترلی توسعه در مدل خود نیاورده‌اند.

گروه دیگر متغیرهای کنترلی در سطح خرد عبارتند از: جنسیت، سن، سطح تحصیلات، درآمد خانواده و دین‌داری.<sup>۴۷</sup> این پنج متغیر در تحلیل تطبیقی نوریس و انگلهارت از غرب و اسلام نیز به چشم می‌خورند.

سرانجام اینکه متغیر نوع جامعه، شامل گروه‌های دوازده گانه‌ای است که قبلاً ذکر شدند. تفاوت این گروه‌بندی با گروه‌بندی نوریس و انگلهارت این است که کشورهای آنگلو ساکسون متمایز از غرب قلمداد شده‌اند؛ و این، بر این فرض استوار است که این کشورها به خصوص در زمینه عقاید و کردار دینی<sup>۴۸</sup> تفاوت‌های مهمی دارند. همچنین کشورهای اروپای غربی به دو دسته تقسیم شده‌اند: کشورهایی که اکثریت آنها پروتستانند و کشورهایی که اکثریت آنها کاتولیکند.

<sup>۴۵</sup> contextual.

<sup>۴۶</sup> societal.

<sup>۴۷</sup> جنسیت را به عنوان متغیر ظاهری (dummy variable) بر حسب پاسخگویان زن اندازه‌گیری و مردان را به عنوان مقوله محذوف منظور کردیم. سن را بدون گروه‌بندی و تشکیل گروه‌های سنی اندازه گرفتیم. تحصیلات را بر حسب مقیاسی نه درجه‌ای (۱=پایین، ۹=بالا)، درآمد خانواده را بر حسب مقیاسی ده درجه‌ای (۱=پایین، ۱۰=بالا)، و دین‌داری را بر حسب مقیاسی پنج درجه‌ای (۱=پایین، ۵=بالا) اندازه‌گیری کردیم.

<sup>۴۸</sup> religious practice.



تذکر: متغیرها در زیرنویس ۳۴ (ص. ۳۱۶) و زیرنویس ۴۷ (ص. ۳۲۳) و زیرنویس ۵۸ (ص. ۳۲۲) تعریف شده‌اند. متغیر محذوف در ، کشورهای آنگولاساکسون هستند. کلیه  $R^2$  ها در سطح ۰/۰۰۰ معنادارند.

مدل رگرسیون کامل برای پنج متغیر وابسته در جدول ۳ نشان داده شده است. اما تأثیر هر گروه متغیرهای تبیینی یا کنترلی به صورت جداگانه و توأم محاسبه شده‌اند. بنابراین شاید بتوان گفت که نوع جامعه فی نفسه، بیش از متغیرهای کنترلی سطوح کلان یا خرد، واریانس رضایت از زندگی، اعتماد بین فردی، نیاز زنان به داشتن فرزند و [ترجیح] رهبری قوی را تبیین می‌کند؛ در صورتی که متغیرهای اجتماعی-جمعیت‌شناختی، میزان بیشتری از واریانس اهمیت خدا در زندگی را تبیین می‌کنند. واضح است که این امر، از میان متغیرهای مستقل اجتماعی-جمعیت‌شناختی به تأثیر کردار دینی بر می‌گردد (ضریب رگرسیون استاندارد شده آن به تنهایی ۰/۴۰ است). همچنین باید خاطر نشان کرد که متغیرهای توسعه‌ای (سرانه تولید ناخالص ملی، شاخص توسعه انسانی و رتبه‌بندی سازمان) « تقریباً به اندازه [متغیر] نوع جامعه، واریانس هر یک از پنج متغیر وابسته را تبیین می‌کنند. در حقیقت سرانه تولید ناخالص ملی بیش از دو متغیر توسعه‌ای دیگر در تبیین رضایت از زندگی، اهمیت خدا و حمایت از رهبری قوی سهم دارد و مسلماً در میان تمام متغیرهای این مدل، یکی از دو یا سه متغیری است که در تبیین واریانس هر یک از پنج متغیر وابسته، بیشتر سهم دارد. در سطح فردی، درآمد خانواده نیز متغیر اجتماعی-جمعیت‌شناختی‌ای است که در تبیین رضایت از زندگی، اعتماد بین فردی و رهبری قوی (به صورت منفی) سهم بیشتری دارد. ارتباط بین متغیرهای توسعه‌ای و نوع جامعه بسیار قوی است و به همین دلیل است که تأثیر بیشتر متغیرهای اجتماعی-جمعیت‌شناختی بر کل  $R^2$  تعدیل شده به هیچ وجه، از ۰/۰۲ فراتر نمی‌رود. اگر دین را دیگر متغیر سطح خرد (سطح فردی) در نظر بگیریم (با استفاده از هفت دسته مذکور و با در نظر گرفتن گروه کاتولیک به عنوان متغیر ظاهری جهت مقایسه نتایج)، به نتیجه مشابهی خواهیم رسید. افزایش سهم آن در کل  $R^2$  معمولاً هیچ یا در حد ۰/۰۱ است؛ شاید به این دلیل که از دین غالب در کشور به عنوان یکی از معیارهای تعریف انواع جامعه استفاده شده است. بنابراین به نظر می‌رسد اگر نوع جامعه و سه سنجه سطح کلان توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنترل شوند، متغیرهای [سطح] فردی اجتماعی-جمعیت‌شناختی از جمله دینداری شخص، سهم کمتری از تبیین رضایت از زندگی، اعتماد بین فردی، اهمیت خدا در زندگی، رویکرد به زنان در مورد نیاز آنان به داشتن فرزند و رد

رهبری قوی به عنوان شکلی قابل قبول از حکومت را به خود اختصاص می‌دهند. با وجود اینکه نوریس و انگلهارت سهم جداگانه متغیرهای کنترلی خرد و کلان را مقایسه نمی‌کنند، این نتایج، یافته‌های آنان را (با استفاده از مدلی بسیار مشابه مدل آنان) قویاً تأیید می‌کنند. با وجود این باید این نکته را بیفزاییم که هر گاه از مدل‌های رگرسیونی آنان استفاده کنیم (یعنی با حذف سرانه تولید ناخالص ملی، فروگاهی کشورهای آنگلو ساکسون، پروتستان اروپای غربی و کاتولیک اروپای غربی به دسته کشورهای غربی و استفاده از آن به عنوان متغیر محذوف و حذف ژاپن و هند به عنوان دسته‌های جداگانه و درج آنها در دسته «سایرین»)  $R^2$  کلی برای هر یک از پنج متغیر وابسته بسیار کم تغییر می‌کند و یا اصلاً تغییر نمی‌کند؛ بالاخص اینکه  $R^2$  نسبت به رضایت از زندگی هیچ تغییری نمی‌کند، و نسبت به اهمیت خدا در زندگی، موافقت با نیاز زنان به داشتن فرزند و حمایت از رهبری قوی ۰/۰۱، و نسبت به اعتماد بین فردی ۰/۰۲ کاهش می‌یابد.

البته هدف اصلی مدل نوریس و انگلهارت مقایسه غرب و اسلام در مورد نگرش‌های سیاسی و نوع نگرش به برابری جنسیتی و آزادسازی روابط جنسی بود. هدف مدل ارائه شده در اینجا تأیید این فرضیه است که کار هانتینگتون در خصوص طبقه‌بندی جوامع به هفت تمدن، کاری مصنوعی<sup>۴۹</sup> است و اینکه تفاوت‌های کشورهای درون تمدن‌های مورد ادعا ممکن است بسیار مهم باشند. با وجود این حقیقت که نوریس و انگلهارت تفاوت‌های مهمی بین غرب و اسلام پیدا کرده‌اند، نتایج تحلیل حاضر نشان می‌دهند کشورهای آنگلو ساکسون با کشورهای پروتستان اروپای غربی و کاتولیک اروپای غربی (و نیز با سایر کشورها از گروه‌های دیگر) تفاوت عمده دارند. جالب‌تر اینکه این داده‌ها نشان می‌دهند که وقتی سه متغیر توسعه‌ای و پنج متغیر اجتماعی-جمعیت‌شناختی را در مورد شهروندان کشورهای آنگلو ساکسون کنترل کنیم، آنان نسبت به شهروندان کشورهای پروتستان اروپای غربی به گونه‌ای معنادار کمتر، از زندگی رضایت دارند، اعتماد بین فردی کمتری ابراز می‌دارند، در زندگی خود اهمیت بیشتری به خدا می‌دهند، کمتر نیاز زنان به داشتن فرزند را تأیید می‌کنند و بیش از شهروندان کشورهای پروتستان اروپای غربی، از رهبری قوی طرفداری می‌کنند. این جوامع همچنین نسبت به شهروندان کشورهای کاتولیک اروپای غربی، اعتماد بین فردی بیشتر و معناداری را ابراز می‌دارند، اهمیت بیشتری برای خدا در زندگی خویش قایلند و کمتر می‌پذیرند که زنان به داشتن فرزند نیاز دارند. نه غرب و نه

<sup>۴۹</sup> an artifact

گروه‌های دیگر کشورها هویت همگنی ندارند و به نظر می‌رسد این نتایج با پنج بعد متفاوت نگرش‌ها سازگارند. ظاهراً این مطلب صحیح است که کشور محل سکونت افراد (و نه الزاماً منطقه جهانی) همچنان بهترین وسیله برای پیش‌بینی نگرش افراد در تحقیقات تطبیقی بین‌المللی است.<sup>۵۰</sup>

شاید مناسب باشد بر این واقعیت تأکید کنیم که اهمیت خدا در زندگی شهروندان کشورهای آنگلو ساکسون، بیش از اهمیت آن در زندگی شهروندان کشورهای است که در این تحقیق تحت عنوان پروتستان و کاتولیک اروپای غربی، مسیحی اروپای شرقی، ارتدوکس اروپایی، چینی-کنفوسیوسی، ژاپنی و هند قرار می‌گیرند. آنان فقط در مقایسه با شهروندان کشورهای آمریکای لاتین، اسلامی و صحرای جنوب آفریقا و نیز فیلیپین و اسرائیل-فلسطین اشغالی- اهمیت کمتری برای خدا قایلند. به نظر می‌رسد برخورد تمدن‌ها که هانتینگتون مدعی آن است فقط بر پیش فرض بنیادگرایی دینی افراد در کشورهای اسلامی تکیه ندارد. اصلاً اگر بنا باشد برخورد بین تمدن‌ها رخ دهد، احتمالاً به متغیرهای مهم‌تر دیگر و شاید به بنیادگرایی دینی سایر کشورها و ادیان بستگی داشته باشد.

با وجود این، داده‌ها چنین می‌رسانند که سه گروه متغیرهای کنترلی مورد استفاده در این تحلیل، تقریباً بیش از نیمی از واریانس اهمیت خدا در زندگی افراد در سراسر جهان را تبیین می‌کنند، یعنی بسیار بیش از تبیینی که در مورد چهار متغیر وابسته دیگر به دست می‌دهند. شاید کسی بر این باور باشد که این امر، ناشی از گنجاندن کردار دینی در میان متغیرهای اجتماعی-جمعیت‌شناختی است. اما هنگامی که این متغیر را از مدل رگرسیون حذف می‌کنیم  $R^2$  کلی از ۰/۴۴ فقط به ۰/۳۱ کاهش می‌یابد؛ نسبتی که با این احوالات هنوز دو برابر واریانس تبیین شده برای رضایت از زندگی و موافقت با نیاز زنان به داشتن فرزند است.

استدلال قاطع برای ردّ فرضیه «برخورد تمدن‌ها»، به تأثیر تحرک جغرافیایی و بالاخص مهاجرت بین‌المللی بر نگرش‌ها و نظام ارزشی مردم اشاره دارد. اطلاعات حاصل از پیمایش نمونه‌ای در میان مهاجران به اسپانیا که در نوامبر ۲۰۰۱ انجام شده است<sup>۵۱</sup> فرصتی به دست می‌دهد تا آن

<sup>۵۰</sup> Deflen & Pampel 1996.

<sup>۵۱</sup> Díez-Nicolás & Ramírez-Lafita؛ در مورد این پیمایش بعداً توضیح خواهیم داد.

مهاجران را با هم‌وطنانشان در کشورهای مبدأ و با مردم مهاجرپذیر اسپانیا مقایسه کنیم؛ ما این مقایسه را در خصوص گویه‌های خاصی از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» و پیمایش ارزش‌ها در اروپا که پیشتر تحلیل کردیم انجام خواهیم داد. سه گروه اصلی مهاجران به اسپانیا، از آمریکای لاتین، کشورهای اسلامی-عربی (بالاخص مراکش) و صحرای جنوب آفریقا هستند. مهاجران اروپای شرقی، متأخرتر و کم‌تعدادترند هرچند شمارشان رو به افزایش است.<sup>۵۲</sup> تحقیق اول در سال ۲۰۰۰ انجام شد<sup>۵۳</sup> اما فقط در موج سال ۲۰۰۱ بود که برخی از سؤالات «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» در پرسشنامه گنجانده شد. هر دو پیمایش در مورد ۲۵۰ مهاجر در هر یک از پنج منطقه اسپانیا که دارای بیشترین تعداد مهاجران بود صورت پذیرفت (مادرید، کاتالونیا<sup>۵۴</sup>، والنسیا، آندلس و جزایر قناری)، و در هر منطقه چهار گروه اصلی مهاجران (که بر مبنای منطقه مبدأ گروه‌بندی شده بودند) به نسبت در نمونه‌ها گنجانده شدند. در این مقاله فقط سه گروه از گروه‌های اصلی انتخاب شده‌اند که نماینده بیش از ۸۰٪ کل نمونه‌اند: کشورهای آمریکای لاتین، اسلامی-عربی (با اکثریت عظیم مراکشی‌ها) و صحرای جنوب آفریقا.

فرضیه اصلی این بود که مهاجران در واکنشی ابزاری برای سهولت ادغام شدنشان در جامعه مقصد، معمولاً ارزش‌های آن جامعه را می‌پذیرند. پیمایشی سالانه در مورد نگرش‌های اسپانیایی‌ها به مهاجران نشان داده است که هر چند آنان به ادغام شدن تمام این گروه‌ها در جامعه اسپانیا ابراز تمایل می‌کنند، بیش از همه به ادغام آمریکایی‌های لاتین علاقه‌مندند. آنان همچنین براین باورند که مهاجران آمریکای لاتین ادغام‌پذیرترند، علاقه بیشتری به ادغام شدن دارند و خودشان اذعان دارند که بیش از سایر گروه‌های مهاجر موفق به ادغام شده‌اند.<sup>۵۵</sup> پیمایش اول که در سال ۲۰۰۰ و در میان مهاجران انجام شد نشان داد که تصور خود مهاجران نیز براین است که آمریکایی‌های لاتین آمادگی و علاقه بیشتری برای ادغام در جامعه اسپانیا دارند و در این راستا بیشترین توفیق را داشته‌اند.<sup>۵۶</sup> همان گونه که پیمایش‌های اجرا شده در سال ۲۰۰۱ نیز تأیید

<sup>۵۲</sup> Díez-Nicolás & Ramírez-Lafita 2001a.

<sup>۵۳</sup> Díez-Nicolás & Ramírez-Lafita 2001b.

<sup>۵۴</sup> Cataluña.

<sup>۵۵</sup> Díez-Nicolás & Ramírez-Lafita 2001a.

<sup>۵۶</sup> Díez-Nicolás & Ramírez-Lafita 2001b.

کرده‌اند<sup>۵۷</sup>، مقایسه نگرش‌های مهاجران و اسپانیایی‌ها در خصوص سیاست‌ها و مسائل مربوط به مهاجرت نشان داد که این دو دسته نگرش بیش از حد انتظار بر هم منطبقند.

بر مبنای این نتایج انتظار می‌رفت که مهاجران آمریکای لاتین نگرش‌ها و ارزش‌هایی نزدیک‌تر به افراد مقیم در اسپانیا از خود نشان دهند و مهاجران صحرای جنوب آفریقا تفاوت زیادی با اسپانیایی‌ها داشته باشند و مسلمان-عرب‌ها کم و بیش در وسط قرار داشته باشند. همچنین فرضیه دیگر این بود که هر سه گروه مهاجر نگرش‌ها و ارزش‌هایی را از خود بروز می‌دهند که بیشتر به نگرش‌ها و ارزش‌های اسپانیایی‌ها نزدیک است نه به نگرش‌ها و ارزش‌های منطقه مبدأ.

به نظر می‌رسد بخش اعظم فرضیه اول تأیید شده است. از میان یازده مقایسه‌ای که می‌شد بر روی داده‌های جدول ۴ صورت دهیم، بجز دو مورد، همگی نشان می‌دهند که نگرش‌های مهاجران آمریکای لاتین بیش از نگرش‌های مهاجران اسلامی-عربی یا مهاجران صحرای جنوب آفریقا به نگرش‌های اسپانیایی‌ها نزدیکند. از دو استثنا، یکی به اعتماد بین فردی مربوط است که در میان اسپانیایی‌ها پایین‌تر از مهاجران آمریکای لاتین و اسلامی-عربی است، و دیگری نفی حاکمیت نظامیان است که مهاجران اسلامی-عربی در سطحی پایین‌تر اما نزدیک‌تر به اسپانیایی‌ها آن را نفی کردند؛ مهاجران صحرای جنوب آفریقا نیز به همان نسبت اسپانیایی‌ها، و مهاجران آمریکای لاتین قدری بیشتر از اسپانیایی‌ها؛ این امر شاید بدان دلیل باشد که نسبت زیادی از کسانی که به اسپانیا مهاجرت کرده‌اند از حاکمیت نظامیان در کشورهای خود گریخته‌اند. البته در پنج مقایسه از این یازده مقایسه، مهاجران صحرای جنوب آفریقا از مهاجران مسلمان-عرب به اسپانیایی‌ها نزدیک‌ترند. این مطلب به خصوص در مورد دو گویه مربوط به دین، موافقت با نیاز زنان به داشتن فرزند (که ارتباط زیادی با عقاید دینی دارد) و حمایت از حاکمیت نظامیان صدق می‌کند و دلالت دارد که مهاجران اسلامی-عربی (عمدتاً مراکشی‌ها) در حفظ ارزش‌های اصیل خود، به خصوص ارزش‌های دینی، نسبت به مهاجران صحرای جنوب آفریقا (شامل کشورهای با تنوع بیشتر و همگنی فرهنگی کمتر) پر و پا قرص‌ترند.

در مورد فرضیه دوم واضح است که با توجه به نه گویه از یازده گویه‌ای که در جدول ۴ مقایسه شده‌اند، نگرش‌های مهاجران آمریکای لاتین بیش از افراد مقیم در آمریکای لاتین، به اسپانیایی‌ها نزدیکند. وقتی به سراغ مقایسه مهاجران اسلامی-عربی با اسپانیایی‌ها می‌رویم پیچیدگی کار بیشتر

<sup>۵۷</sup> Díez-Nicolás 2002.

می‌شود. آنان در گویه‌های سیاسی، بیشتر به اسپانیایی‌ها و در گویه‌های مربوط به دین و خانواده (که تحت تأثیر دین است) بیشتر به مردم موطن خود نزدیکند.

	اسپانیا	مهاجران آمریکای لاتین	افراد مقیم در آمریکای لاتین	مهاجران مسلمان	مهاجران غیرمسلمان	مهاجران مسلمان	مهاجران مسلمان	مهاجران مسلمان	مهاجران مسلمان
حجم نمونه [N]	۱۲۰۹	۲۶۱	۱۶۰۲۷	۲۳۲	۱۲۵۱	۳۱۱۹۳	۱۱۷	۱۶۹۷	۱۱۶۹
<b>سعادت فردی:</b>									
رضایت از زندگی	۹۸/۷	۷۲/۶	۷۷/۷	۴۴/۵	۸۶/۵	۸۰/۵	۱۷/۵	۵۵/۵	۵۵/۵
% احساس خوشبختی زیاد [میانگین بر مبنای ۱۰۰]	۲۰	۱۴	۳۳	۷	۲۲	۲۰	۱۱	۴۴	۴۴
<b>سرمایه اجتماعی:</b>									
% اینکه بیشتر مردم قابل اعتمادند	۳۳	۴۰	۱۴	۳۷	۲۲	۲۹	۳۳	۱۴	۱۴
آزادی انتخاب و کنترل زندگی [میانگین بر مبنای ۱۰۰]	۷۲/۶	۰۳/۷	۶۶/۷	۴۸/۵	۱۱۳/۶	۹۲/۵	۴۲/۵	۶۰/۶	۶۰/۶
<b>مذهبی بودن:</b>									
اهمیت خدا در زندگی	۸۳/۵	۹۳/۶	۱۱/۹	۷۴/۷	۹۳/۹	۴۵/۹	۰۳/۷	۳۸/۹	۳۸/۹
% احساس آرامش از دین [میانگین بر مبنای ۱۰۰]	۵۲	۶۳	۶۰	۹۰	۹۶	۹۱	۸۵	۹۲	۹۲
<b>نقش زنان:</b>									
نیاز زن به داشتن فرزند	۴۵	۴۲	۴۱	۶۹	۷۲	۸۷	۴۲	۶۶	۶۶
<b>نگرش‌های سیاسی:</b>									
% موافق با «رهبری قوی خوب یا خیلی خوب است»	۱۶	۱۱	۴۴	۲۱	۱۳	۲۷	۱۰	۲۸	۲۸
% موافق «حاکمیت متخصصان خوب یا خیلی خوب است»	۲۸	۲۹	۵۹	۲۶	۵۱	۴۷	۱۵	۵۰	۵۰
% موافق «حکومت ارتش خوب یا خیلی خوب است»	۶	۲	۲۵	۹	۱۰	۲۷	۴	۲۱	۲۱
% موافق «حکومت دموکراتیک خوب یا خیلی خوب است»	۸۷	۸۶	۸۳	۶۵	۶۹	۸۲	۵۱	۸۷	۸۷

جدول ۴: مقایسه برخی شاخص‌های نگرشی در بین مهاجران به اسپانیا، بر حسب منطقه مبدأ،

افراد مقیم در همان مناطق و افراد مقیم در اسپانیا ۱۹۹۵-۲۰۰۰

تذکره: در زیرنویس ۳۴ (ص. ۳۱۶). کشورهای مربوط به مناطق آمریکای لاتین، اسلامی و



صحرای جنوب آفریقا را ذکر کرده‌ایم. داده‌های مربوط به مهاجران را از آرشیو اطلاعات ASEP اخذ کرده‌ایم که بخشی از پیمایشی است که در نوامبر سال ۲۰۰۱ بر روی نمونه‌ای ۷۵۰ نفره از مهاجران به اسپانیا انجام شده است. همان گونه که در زیرنویس ۲۹ (ص. ۳۱۴) و زیرنویس ۳۴ (ص. ۳۱۶) گفتیم داده‌های مربوط به اسپانیا و مراکش از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (سال ۲۰۰۰) به دست آمده‌اند.

البته باید در نظر داشت با وجود اینکه به نظر می‌رسد مهاجران اسلامی-عربی در اغلب گویه‌ها به هم‌وطنان خود نزدیک‌ترند، در برخی از آنها (حتی گویه‌های مربوط به دین) روشن است که از هم‌وطنانشان جدا و به اسپانیایی‌ها نزدیک می‌شوند. از طرف دیگر، از آنجا که بیشتر مهاجران اسلامی-عربی، مراکشی‌اند این امکان فراهم بود تا در جدول ۴، نگرش‌های آنان را با نمونه مراکش در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (موج سال ۲۰۰۰) مقایسه کنیم. این مقایسه نشان می‌دهد که مهاجران اسلامی-عربی (عمدتاً مراکشی‌ها) در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، به جز چهار مورد، در تمام گویه‌ها، بیشتر، از مراکشی‌ها فاصله گرفته‌اند تا از ملل مسلمان. این واگرایی به خصوص در دو مورد قابل توجه است: یکی گویه‌های مربوط به دین (تا جایی که در مورد اهمیت خدا در زندگی، بیشتر به اسپانیایی‌ها نزدیکند تا به مراکشی‌ها)، و دیگری نفی حکومت مبتنی بر رهبری قوی یا متخصصان؛ البته به نظر می‌رسد مهاجران در مورد حمایت از نظام سیاسی دموکراتیک (و حمایت اندک از حاکمیت نظامیان) به مراکشی‌ها نزدیک‌ترند. مهاجران صحرای جنوب آفریقا، در تمام موارد یازده‌گانه به جز سه مورد به اسپانیایی‌ها نزدیک‌ترند.

همچنین باید خاطر نشان کرد که این سه گروه مهاجران به گونه‌ای معنادار کمتر از هم‌وطنان خود و نیز کمتر از اسپانیایی‌ها از زندگی رضایت دارند و کمتر احساس خوشبختی می‌کنند. درک این مطلب آسان است؛ زیرا مهاجرت، فشار و فداکاری زیادی می‌طلبد و حتی اگر در بلندمدت، مهاجر نسبت به کشور اصلی خود به استاندارد بهتری از زندگی دست یابد، همواره حسی از نارضایتی در فرد وجود دارد که دلیل آن اجبار شرایط به ترک محیط اولیه خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی است. همچنین آنان شاید به دلیل مقایسه‌ای که با موطن اصلی خود صورت می‌دهند، نه فقط بیش از هم‌وطنان خود در مناطق مبدأ، بلکه (در خصوص مهاجران آمریکای لاتین و اسلامی-عربی) حتی اندکی بیش از اسپانیایی‌ها ابراز اعتماد بین فردی می‌کنند. سرانجام اینکه شاید بتوان مشاهده کرد مهاجران تمایل دارند در خصوص نگرش‌های دینی و خانوادگی

به مناطق فرهنگی خود نزدیک تر باشند، گر چه حتی در این مورد نیز تغییری آشکار به سمت نگرش های جمعیت مهاجرپذیر اسپانیایی دیده می شود؛ البته آنان هم اینک در مورد موضوعات سیاسی، به نگرش های اسپانیایی ها نزدیک ترند و قابل توجه اینکه در ردّ حکومت مبتنی بر رهبری قوی که الزامی به توجهی به نظر پارلمان نداشته باشد نیز این گونه اند.

ما از مدل رگرسیون OLS (جدول ۵) نیز استفاده کرده ایم و در آن همان پنج متغیری را به کار گرفتیم که در بالا برای مقایسه مناطق جهان به کار رفت.<sup>۵۸</sup> در این مورد، سه متغیر کنترلی توسعه ای را حذف کردیم زیرا اندازه گیری تأثیرشان بر نگرش های مهاجران مشکل بود؛ چون [در معادله رگرسیون] ارقام مربوط به نگرش ها در کشور مقصد، عدد ثابت<sup>۵۹</sup> را تشکیل می دهد و ارقام مربوط به نگرش های مهاجران هر منطقه و نگرش های افراد مقیم در همان منطقه، یکسان است. بنا بر این، گروه های مورد مقایسه عبارت اند از: سه گروه مهاجران و سه منطقه ای که از آنجا مهاجرت کرده اند که به صورت متغیرهای ظاهری در نظر گرفته شده اند، به علاوه دسته باقی مانده متشکل از سایر مهاجران و سایر افراد مقیم در اسپانیا را از مقایسه حذف کردیم.



<sup>۵۸</sup> تنها تفاوت های استفاده شده برای مقایسه مناطق جهانی در مورد متغیرهای اجتماعی-جمعیت شناختی مربوطند به: تحصیلات که در این مورد با مقیاسی هفت درجه ای سنجیده شده (۱=پایین، ۷=بالا)؛ سن که با گروه های سنی سنجیده شده (۱=۱۸-۲۹ سال، ۲=۳۰-۴۹ سال، ۳=۵۰-۶۴ سال و ۴=۶۵ سال به بالا).

<sup>۵۹</sup> constant.



تذکر: برای تعریف متغیرها به زیرنویس ۴۷ (ص. ۳۲۳) و زیرنویس ۵۸ (ص. ۳۳۲) مراجعه کنید. در مدل رگرسیون OLS برای متغیر حذف شد، اسپانیاست. کلیه  $R^2$  ها در سطح ۰/۰۰۰ معنادارند. قابل توجه است که متغیرهای اجتماعی-جمعیت‌شناختی در مقایسه با متغیر نوع جامعه، بیشتر واریانس کلی را در هر یک از پنج متغیر ارزشی انتخاب شده تبیین می‌کنند، و در مورد اهمیت خدا در زندگی حتی بیش از این تبیین می‌کنند. تبیین، همان تبیین ارایه شده قبل از وارد کردن گویه‌ای (از متغیرهای اجتماعی-جمعیت‌شناختی) است که کردار دینی را می‌سنجد؛ یعنی همان گویه‌ای که فی‌نفسه، بیشترین سهم (۰/۴۲) را در کل واریانس تبیین شده دارد. با وجود این، نتایج مهمی که از این تحلیل‌ها باید گرفت این است که وقتی جنسیت، سن، تحصیلات، کردار دینی و درآمد خانواده کنترل می‌شوند تمام مهاجران و افراد مقیم در کشورها (غیر از آمریکای لاتین) به گونه‌ای معنادار کمتر از اسپانیایی‌ها از زندگی رضایت دارند؛ این نتیجه با رابطه بالا و مثبت بین سه متغیر توسعه‌ای و رضایت از زندگی که قبلاً اشاره شد همخوانی دارد. تمام گروه‌های مهاجر به گونه‌ای معنادار، بیشتر از اسپانیایی‌ها از اعتماد بین فردی برخوردارند، در حالی که اعتماد بین فردی اسپانیایی‌ها به گونه‌ای معنادار بیش از اعتماد بین فردی در میان افراد مقیم در آمریکای لاتین و صحرای جنوب آفریقا است (البته این تفاوت در مورد افراد مقیم در کشورهای اسلامی معنادار نیست). تمام گروه‌های مهاجران و افراد مقیم در کشورها، به گونه‌ای معنادار بیش از اسپانیایی‌ها به خدا اهمیت می‌دهند (به جز مهاجران صحرای جنوب آفریقا و گروه سایر کشورها). مهاجران اسلامی-عربی و مهاجران سایر کشورها و نیز تمامی گروه‌های افراد مقیم در کشورها، بیش از اسپانیایی‌ها با این گزاره موافقت که زنان به داشتن فرزند نیاز دارند، هر چند عکس این مطلب در مورد مهاجران صحرای جنوب آفریقا صحیح به نظر می‌رسد. و مهاجران آمریکای لاتین و سایر مهاجران، کمتر از اسپانیایی‌ها از حکومت مبتنی بر رهبری قوی حمایت می‌کنند، هر چند اسپانیایی‌ها نسبت به افراد مقیم در کشورهای آمریکای لاتین و اسلامی هواداری کمتری از رهبری قوی نشان می‌دهند.

مطلب آخر اینکه در جدول ۶، مهاجران (به عنوان متغیرهای محذوف در هر یک از سه مدل رگرسیون OLS) با اسپانیایی‌ها و افراد مقیم در کشورها (به عنوان متغیرهای ظاهری) مقایسه شده‌اند تا معناداری تفاوت‌های آنها، به هنگام کنترل همان مجموعه متغیرهای اجتماعی-جمعیت‌شناختی مورد آزمون قرار گیرد. احتمالاً می‌توان نتیجه گرفت که مهاجران آمریکای جنوبی در مقایسه با هم‌وطنان خود در آمریکای جنوبی و نیز اسپانیایی‌ها رضایت کمتری از زندگی دارند، بیش از اتباع هم‌وطن خود و اسپانیایی‌ها با نیاز زنان به داشتن فرزند موافقت و در مقایسه با اتباع هم‌وطن خود اعتماد بین فردی بیشتری دارند، اهمیت بیشتری برای خدا قایلند و کمتر طرفدار رهبری قوی‌اند، ولی نسبت به اسپانیایی‌ها کمتر برای خدا اهمیت قایلند و به گونه‌ای معنادار، طرفداری پر و پا قرص‌تری از رهبری قوی ابراز می‌دارند.

متغیرهای اجتماعی و سیاسی		رضایتمندی از زندگی		احساس خوشبینی		انگیزه اجتماعی		ناراضی از داشتن فرزند		حاصل از کشور دوستی	
B	St.Err.	Beta	Sig.	B	St.Err.	Beta	Sig.	B	St.Err.	B	St.Err.
خسبت اموشا	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
سن	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
تحصیلات	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
کره‌های جنسی	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
درآمد خانواده	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
امریکای لاتین‌ها	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
انفراد مقیم در جنوب آفریقا	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
نسبت‌های	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
Constant	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
Agj R <sup>2</sup>	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
خسبت اموشا	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
سن	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
تحصیلات	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
کره‌های جنسی	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
درآمد خانواده	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
کشورهای صادر از جنوب آفریقا	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
انفراد مقیم در کشورهای اسلامی	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
نسبت‌های	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
Constant	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
Agj R <sup>2</sup>	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
خسبت اموشا	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
سن	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
تحصیلات	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
کره‌های جنسی	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
درآمد خانواده	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
کشورهای صادر از جنوب آفریقا	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
انفراد مقیم در جنوب آفریقا	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
نسبت‌های	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
Constant	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
Agj R <sup>2</sup>	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰

جدول ۶: تبیین ارزش‌های اجتماعی و سیاسی بر حسب گروه‌های متغیرهای کنترلی، مهاجران به اسپانیا و

افراد مقیم در سه منطقه جهان

با وجود اینکه مسلمان-عرب‌ها (عمدتاً مراکشی‌ها)، نسبت به اقوام مسلمان اعتماد بین فردی کمتر و موافقت کمتری با نیاز زنان به داشتن بچه نشان می‌دهند و در زندگی خود اهمیت کمتری برای خدا قایلند، نسبت به اتباع هم‌وطن خود از زندگی رضایت بیشتری دارند و حمایت بیشتری از رهبری قوی می‌نمایند. آنان در مقایسه با اسپانیایی‌ها رضایت کمتری از زندگی دارند، اعتماد بین فردی کمتری از خود نشان می‌دهند، در زندگی خود اهمیت بیشتری به خدا می‌دهند، موافقت بیشتری با نیاز زنان به داشتن فرزند دارند و از رهبری قوی بیشتر حمایت می‌کنند.

سرانجام اینکه، مهاجران صحرای جنوب آفریقا در مقایسه با اتباع هم‌وطن خود، رضایت بیشتری از زندگی و اعتماد بین فردی بیشتری دارند اما در زندگی اهمیت کمتری به خدا می‌دهند و از رهبری قوی بیشتر حمایت می‌کنند؛ و در مقایسه با اسپانیایی‌ها رضایت کمتری از زندگی دارند و از اعتماد بین فردی کمتری برخوردارند، اما در زندگی خود اهمیت بیشتری به خدا می‌دهند، با نیاز زنان به داشتن فرزند بیشتر موافقت و از رهبری قوی بیشتر حمایت می‌کنند.

بنابراین بر مبنای داده‌های موجود نمی‌توان دو فرضیهٔ مربوط به تغییر ارزش‌ها را رد کرد: یکی اینکه مهاجران تمایل دارند ارزش‌های جامعه مقصد (در این مورد، اسپانیا) را بپذیرند، و در همان حال از ارزش‌های جامعهٔ اصلی خود دور می‌شوند؛ و دیگر اینکه مهاجران آمریکای لاتین به علت زبان، دین و فرهنگ مشترک، بیش از مهاجران اسلامی و صحرای جنوب آفریقا برای ادغام شدن در جامعه اسپانیا آمادگی دارند و به همین علت، ارزش‌های آن جامعه را هر چه بیشتر پذیرا می‌شوند. از این گذشته، ظاهراً شواهد مؤید این نتیجه‌اند که پذیرش ارزش‌های جدید در مورد ارزش‌های سیاسی-دموکراتیک سهل‌تر است و در مورد ارزش‌های دینی کندتر، ولی با تغییرات عمیق‌تر و مهم‌تر همراه است. این یافته می‌رساند که برقراری ارتباط<sup>۶</sup>، به خصوص ارتباط بین افراد، کار مردمان جوامع سنتی‌تر را در راه شناخت و در نتیجه، پذیرش ارزش‌های پسا مدرن تسهیل می‌کند. ولی این نتیجه‌گیری بار دیگر، دیدگاه هانتینگتون را که تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها را در درون، همگن، و در بیرون، پیشاپیش در معرض «برخورد» می‌داند به چالش می‌کشد.

این مقاله کوشیده است تا شواهدی تجربی بر ردّ تز پایان تاریخ فوکویاما و تز برخورد تمدن‌های

<sup>۶</sup> communication.

هانتینگتون ارایه کند. داده‌هایی که در بالا ارایه و تحلیل شده‌اند، فرضیه ابتدایی را تأیید می‌کنند مبنی بر اینکه در سطح کلان، بین توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (اندازه‌گیری شده بر حسب سرانه تولید ناخالص ملی، رتبه‌بندی سازمان «»، شاخص توسعه انسانی)، و ارزش‌های پسا مادی گرایانه رابطه‌ای مثبت و قوی در کار است. در عین حال، این رابطه قوی، با مشاهده نابرابری‌های بسیار عظیم و حتی رو به افزایش در زمینه سطح توسعه کشورهای و مناطق جهان در هر یک از ابعاد ذکر شده، سازگاری دارد. حتی گرچه به نظر می‌رسد اقتصاد بازار آزاد و دموکراسی پارلمانی تنها مدل‌های سیاسی و اقتصادی [مطرح] حال حاضر برای همه جوامعند، راه زیادی در پیش است تا کشورها به سطح یکسانی از توسعه اقتصادی، رفاه اجتماعی، آزادی‌های مدنی و نظام‌های ارزشی نایل شوند. در نتیجه، ظاهراً جهان تا پایان تاریخ، فاصله بسیاری در پیش دارد.

به علاوه، به نظر می‌رسد شواهد تأیید می‌کنند که تفاوت‌های درونی مناطق جهانی در چهار بعد ذکر شده، بیش از تفاوت‌های بین این مناطق است، و مفهوم «تمدن» یا «مناطق جهانی» را نمی‌توان بی چون و چرا موجودیتی همگن قلمداد کرد. بنابراین، از منظر تحلیلی، غرب به بلوک‌های آنگلو ساکسون، کاتولیک اروپای غربی و پروتستان اروپای غربی تقسیم شده است و داده‌ها به وضوح نشان می‌دهند که بین کشورهای آنگلو ساکسون و کشورهای اروپای غربی تفاوت‌های مهمی وجود دارند. احتمالاً یافته‌هایی از این دست را برای دیگر مناطق جهانی که همگن فرض شده‌اند نیز می‌توان به دست آورد. به نظر می‌آید در تحقیقات بین‌المللی تطبیقی، هنوز کشور، واحد تحلیل بهتری برای تبیین نگرش‌های فردی است.

با این حال، به نظر می‌رسد [شاخص] انواع جامعه که به عنوان مناطق فرهنگی جهان تعریف شده‌اند در سطح خرد از قدرت تبیینی قابل توجهی برخوردار است؛ یعنی برای تبیین نگرش‌های افراد، در مقایسه با بلوک توسعه و مجموعه متغیرهای کنترلی فردی اجتماعی-جمعیت‌شناختی کارآمدتر است. اما تفاوت‌های اجتماعی-اقتصادی مناطق جهان (به خصوص تفاوت در تولید ناخالص ملی) ممکن است تفاوت در ارزش‌ها را به همان میزان و گاه، حتی بیش از [شاخص] انواع جامعه یا «تمدن» (آن گونه که هانتینگتون تعریف می‌کند) تبیین کنند. و در سطح خرد، به نظر می‌آید درآمد خانواده متغیری است که در تبیین نگرش‌های افراد قدرت بیشتری دارد. بنابراین، شواهد تجربی، همگنی درونی «تمدن‌ها» را زیر سؤال می‌برند.

سرانجام، اگر تأثیر مهاجرت را بر تغییر ارزش‌های مردم مورد توجه قرار دهیم، به نظر می‌آید

مهاجران تمایل دارند در جهت واکنشی ابزاری برای سازگاری بهتر با محیط اجتماعی جدید، ارزش‌های جامعه مقصد را بپذیرند. وقتی سه گروه مهاجران به اسپانیا (مهاجران آمریکای لاتین، مسلمان-عرب و صحرای جنوب آفریقا) را مقایسه کنیم (هم با اسپانیایی‌ها و هم با هم‌وطنانشان در کشورهای مبدأ)، بداهت این تغییر آشکار می‌شود. هر چند تغییر در تمام ابعاد مشاهده شده قابل توجه است، به نظر می‌رسد که تغییر در نگرش‌های سیاسی از تغییر در نگرش‌های مربوط به دین و خانواده و نگرش‌های مرتبط با آنها سریع‌تر است. و همان‌طور که انتظار می‌رفت، ظاهراً تغییر در میان مهاجران آمریکای لاتین، کامل‌تر از تغییر حاصل در مهاجران مسلمان یا مهاجران صحرای جنوبی آفریقا محقق شده است.

1. BECK, U. (1999) *World Risk Society*. New York: Blackwell Publishers.
2. COUNCIL ON ENVIRONMENTAL QUALITY AND DEPARTMENT OF STATE (1980) *The Global 2000 Report to the President*. Washington D.C.: Government Printing Office.
3. DÍEZ-NICOLÁS, J. (1980) "la España Previsible." *Revista Española de Investigaciones Sociológicas*, 12.
4. DÍEZ-NICOLÁS, J. (1982) "Ecología Humana y Ecosistema Social" in CEOTMA, *Sociología y Medio Ambiente*. Madrid: MOPU.
5. DÍEZ-NICOLÁS, J. (1995) "Postmaterialism and the Social Ecosystem" in Beat y Beatrix Sitter Liver (eds.), *Culture within nature*. Paris: UNESCO.
6. DÍEZ-NICOLÁS, J. (1999) "Industrialization and Concern for the Environment" in N. Tos, P. Ph. Mohler y B. Malnar (eds.), *Modern Society and Values*. Ljubljana: FSS y Mannheim: ZUMA. (Traducción al español en F. Cruz Beltrán y E. Gualda Caballero (comps.), Huelva: *Medio Ambiente y Sociedad*, Huelva: Universidad de Huelva.)
7. DÍEZ-NICOLÁS, J. (2000) "La Escala de Postmaterialismo como Medida del Cambio de Valores en las Sociedades contemporáneas" en F. Andrés Orizo y J. Elzo, *España 2000, entre el Localismo y la Globalidad*. Madrid: Editorial SM.
8. DÍEZ-NICOLÁS, J. (2001) "Social Values, Social Change and Social Integration." Paper presented at the Fourth International Forum on Urban Poverty (IFUP), Marrakech: United Nations.
9. DÍEZ-NICOLÁS, J. (2002) "Las dos Caras de la Inmigración" in *Migraciones Internas e intra-europeas en la Península Ibérica*. Santiago de Compostela: Servicio de Publicaciones de la universidad de Santiago.



- 
10. DÍEZ-NICOLÁS, J. & M.J. RAMÍREZ-LAFITA (2001a) *La Inmigración en España: Una Década de Investigaciones*. Madrid: IMSERSO.
  11. DÍEZ-NICOLÁS, J. & M.J. RAMÍREZ-LAFITA (2001b) *La Voz de los Inmigrantes*. Madrid: IMSERSO.
  12. DÍEZ-NICOLÁS, J. & M.J. RAMÍREZ-LAFITA (forthcoming) *Las Dos Caras de la Inmigración*. Madrid: IMSERSO.
  13. DUNCAN, O.D. (1964) "Social Organization and the Ecosystem" in: R.E.L Faris (ed.), *Handbook of Modern Sociology*. Chicago: Rand McNally and Co.
  14. FUKUYAMA, F. (1991) *The End of History and Last Man*. New York: The Free Press.
  15. GIDDENS, A. (2000) *Runaway World*. London & New York: Routledge.
  16. HALLER, M. (2001) "Europe and the Arab-Islamic World. A Sociological Perspective on the Differences and Mutual (mis) Perceptions between Two Neighbouring Culture Areas. " Paper Presented at the First International Conference on Social Sciences and the Development of Society, Kuwait University, Kuwait.
  17. HAWLEY, A.H. (1986) *Human Ecology, A theoretical essay*. Chicago: The University of Chicago Press.
  18. HÖFERT, A. & A. SALVATORE (2000) "Beyond the Clash of Civilizations: Transcultural Politics between Europe and Islam" in A. Höfert and A. Salvatore (eds), *Between Europe and Islam: Shaping Modernity in a Transcultural Space*. Frankfurt Lang.
  19. HUNTINGTON, S.P. (1996) *The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order*. New York: Simon & Schuster.
  20. HUTTON, W. & A. GIDDENS (EDS.) (2000) *Global Capitalism*. New York: New Press.
  21. INGLEHART, R. (1977) *The Silent Revolution*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
  22. INGLEHART, R. (1990) *Culture Shift*. Princeton, N.J.: Princeton University Press. (Translated into Spanish (1992): *El Cambio Cultural*, Madrid: CIS, Introduction by J. Díez Nicolás).
  23. INGLEHART, R. (1997) *Modernization and Postmodernization*. Princeton, N. J.: Princeton University Press. (Translated into Spanish (1998): *Modernización y Postmodernización*, Madrid: CIS, Introduction by j. Díez Nicolás).
  24. INGLEHART, R. (1999) "Postmodernization Erodes Respect for Authority, but Increases Support for Democracy" in P. Norris (ed.); *Critical Citizens: Global Support for Democratic Governance*. Oxford: Oxford University Press.
  25. INGLEHART, R. (2001) "Public Support for Democratic Institutions: A Global Perspective," report prepared for Fundación para las Relaciones Internacionales y el Diálogo Exterior (FRIDE), Madrid.
  26. KAHN, H. AND J. WIENER (1967) *L'An 2000*. Paris. Laffont.

27. LASSWELL, H.D. (1977) *Harold D. Lasswell on Political Sociology*. Chicago: University of Chicago Press.
28. MARX, K. (1904) *A Contribution to the Critique of Political Economy*, New York: International Library Publishing Co.
29. MERRIT, R.L. & S. ROKKAN (EDS.) (1966) *Comparing Nations, The Use of Quantitative Data in Cross-National Research*. New Haven: Yale University Press.
30. NORRIS, P. & R. INGLEHART (2002) "Islamic Culture and Democracy: Testing the Clash of Civilizations Thesis." *Comparative Sociology* 1 (3): 235-263.
31. PARETO, V. (1921) *Trasformazione della Democrazia*. Corbaccio: Milano.
32. SHEARMUR, J. (1996) *Political Thought of Karl Popper*. London & New York: Routledge.
33. DEL VALLE, A. (2002) *Guerres contre l' Europe*. Paris: Editions des Syres.
34. UNITED NATIONS (1987) *Our Common Future*. UN Commission on Environment and Development, New York.
35. UNITED NATIONS (2002) *The Human Development Report*. New York: PNUD. UN.
36. WEBER. M. (1946) *The Theory of Economic and Social Organization*. Glencoe, IL: The Free Press.